

« سازمان انقلابی افغانستان » ادامه منجلاب اپورتونیسیم و رویزیونیسم «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» و «سازمان رهائی افغانستان» است

مکتبی برسند» با طرد اپورتونیسیم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم»

(بخش سوم)

رهبری «گروه انقلابی...» در صفحه (15) این سند تحت عنوان "2- مسئله پشتونستان" چنین می نویسد: "مسئله پشتونستان یکی از آن مسائلی است که از دیرباز مطرح بوده است. ولی از موقف معین دولتهای افغانستان که نمایانگر ماهیت مزدورانه و فاشیستی اش بوده و هست، نیروهای سیاسی بظاهر "چپ" و "مترقی" نیز بآن برخورد درست و منطبق با منافع واقعی خلقهای دوطرف ننموده و حتی برعکس به ابراز نظرهای گمراه کننده و ارتجاعی پرداخته اند که در تحلیل آخرازموقف همسان شان بادولت حکایت می کند. حساب رویزیونیستهای خائن و سایر مرتجعان که معلوم است. اما ببینیم که "رهبران" شعله جاویدی که به اصطلاح مبارزه علیه رویزیونیسم نعره گوش خراش همیشه گی شان بود- و دیدیم که واقعاً چه قهرمانان ضد رویزیونیست بودند- درباره پشتونستان چه دری از چننه بیرون میدهند. آنان در شماره اول "شعله جاوید" این حکم رامیاورند: "روش این جریده مبتنی بر این اصل است که طبقه حاکمه که مردم خود را دربند کشیده است هرگز نخواهد توانست ملت دیگری را از بند رهاسازند." یعنی چه؟ آقایان با آنهمه لافیدن اینچنین از "ابتدائی" ترین آموزشهای م-ل-ا بدور میافتند. مگر م-ل-ا نمی آموزد که تنها خلق یک کشور است که میتواند خودشان را آزاد سازند نه نیروی دیگر نه "طبقه حاکمه" دیگر، ولوطبقه حاکمه ای که "مزیت" دربند کشیدن مردمش را هم نداشته باشد؟ اپورتونیستها برای آنکه به حرف خویش پایه تئوریک بدهند مدعی اند که این نقل و قولی از انگلس است. ولی چه دروغ رسوا کننده ، انگلس گویا "شبیبه" جمله ساخت "رهبران" کلماتی دارد که چنین است: "خلق که بر خلقهای دیگرستم روا میدارد نمیتواند آزاد باشد" و این سخن انگلس را رفیق استالین در اثر خویش "اصول لنینیسم" ضمن توضیح اهمیت پشتیبانی مستقیم و قاطع پرولتاریای کشورهای امپریالیستی از جنبشهای نجاتبخش برضد امپریالیسم "میهنی" - نقل کرده است. اما برای اپورتونیستهای ما که بخواهند بخاطر تثبیت نظرشئونیستی خویش اصول را در خدمت میل ذهنی خود قرار دهند و اصل نقش دورانساز را نه به خلق و بلکه مربوط به طبقه حاکمه بدانند! رهبری موضع این گونه تحریفها، تحریفهای بغایت زشت مجاز است. حرف نادرست و مبتذلی را بدانند! انقلابی کبیری چون انگلس نسبت دادند! زهی پست فکری! "رهبری" موضع شئونیستی و ضد م-ل "افغانستان کبیر" خود را در جمله بعدی از زبان یک مبارز کاذب پشتونستانی بهتر بیان میکند: "اگر که له ماخه پشتنه وشی- چه دپشتونستان غلامی اساس علت حه گنی؟ نوبه هم دغه ورته و وایم چه دافغانستان پسماندگی زمونژ دغلامی اساسی تکی دی" (شعله جاوید شماره اول ص 1). با توجه به حکم یادشده در بالا و این گفته های آخری میتوان بنظر رهبری خوبتری برد که چون علت غلامی پشتونستان، پسماندگی افغانستان است پس ما با پیشرفت خود و یکنوع طبقه حاکمه که "مردمش را دربند نکشد" میتوانیم خلق پشتونستان را از غلامی رهائی بخشیم. البته "رهبری" دریغ فرموده معلوم سازد که با کدام درجه "پیشرفتگی" میتوانیم "رهائیبخش" خلق پشتونستان باشیم و ماهیت "طبقه حاکم" مذکور چه باشد.

اولاً: ملاحظه می شود که در بخش نخست این پراگراف رهبری «گروه انقلابی...» با آنکه کاذبانه مدعی اعتقاد به "م-ل-ا" شده و حدود شش سال عضویت سازمان جوانان مترقی را داشته است؛ لیکن این سازمان انقلابی پرولتری و جنبش توده ای جریان دموکراتیک نوین تحت رهبری آن را حتی

نیروهای چپ و مترقی ندانسته و مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی اصولی آن را در افشای ماهیت ضدانقلابی رویزیونیسم "مدرن" (خروشچی) و ماهیت و خصلت ضدانقلابی و ضد مردمی «حزب دموکراتیک خلق» و ماهیت ضدانقلابی نظام سوسیال امپریالیستی «اتحاد شوروی» را «نعره گوشخراش» می خواند. در حالیکه مبارزه اصولی و انقلابی علیه اشکال اپورتونیسم و انواع رویزیونیسم بطور عام و مبارزه علیه رویزیونیسم خروشچی و افشای هویت ضدانقلابی باند‌های رویزیونیست «خلق» پرچمی و تشکلات همسخ آنهادرافغانستان و آوای شعارهای انقلابی علیه آنها در گوش توده های خلق زحمتکش طنین گوارای داشت؛ ولی برعکس برای اپورتونیستهای «گروه انقلابی...» و «سازمان رهائی...» و اکنون «سازمان انقلابی...» گوش خراش و آزار دهنده بوده و هست و در حقیقت هم باید چنین باشد. زیرا از انواع دشمنان سوگند خورده کمونیسم انقلابی منجمله اپورتونیسم و رویزیونیسم جز این انتظاری نمیتوان داشت. و به این صورت عدم صداقت داکتر فیض و یارانش را درباره عبارت (رویزیونیستهای خاین) که اشاره به رویزیونیستهای خلقی پرچمی است و همچنین نیت خصمانه شان درباره یگانه سازمان انقلابی پرولتاری (م-ل-ا) و جریان دموکراتیک نوین تحت رهبری اش را بر ملا می سازند. ثانیاً عبارت... طبقه حاکمه که مردم خود را در بند کشیده است هرگز نخواهد توانست ملت دیگری را از بند رها سازند" که اشاره نویسنده در جریده "شعله جاوید" به طبقات حاکم ارتجاعی فنودال و کمپرادور (دولت) افغانستان بوده است و در حالیکه خلقهای ملیتهای مختلف در کشورشان منجمله خلقهای ملیتهای پشتون و بلوچ را وحشیانه مورد ستم و استثمار قرار داده و انواع مظالم و اجحافات را بر آنها اعمال می کنند؛ ولی خایانه مسئله حمایت از "حق تعیین سرنوشت سیاسی" خلقهای ملیتهای پشتون و بلوچ در آنطرف "خط دیورند" را زیر نام «قضیه پشتونستان» علم کرده و آنرا وسیله ای در جهت پیشبرد اغراض و اهداف سیاسی طبقاتی شان در داخل کشور و منطقه و محافل بین المللی قرار داده اند، می باشد که حرف درستی است. لیکن رهبری «گروه انقلابی...» از آن چنین برداشت کرده است که گویا نویسنده "اصل نقش دورانساز را نه به خلقهای پشتون و بلوچ بلکه مربوط به طبقه حاکم ارتجاعی (درافغانستان) دانسته است!". و از جانب دیگر داکتر فیض مدعی است که رهبری "س ج م" گفته اند که این نقل و قول از انگلس است. در حالیکه در شماره اول جریده "شعله جاوید" که این مضمون در آن درج است؛ از جانب نویسنده مضمون چنین ادعایی نشده است و به این صورت داکتر فیض این مطلب را از ذهن خودش به آنها وصل کرده است. همچنین به لحاظ رسمی در اصل این موضع جریده "شعله جاوید" بوده که در بخش مرام نشراتی این جریده درج است. و دریای آن مدیرمسئول این جریده (رحیم محمودی) امضا کرده است. و شخص فقید داکتر رحیم محمودی عضویت "سازمان جوانان مترقی" را نداشت. و بدین صورت این موضع نمی تواند موضع رهبری "سازمان جوانان مترقی" منجمله فقید رفیق اکرم یاری و داکتر صادق یاری محسوب شود که بطور خاص مورد حمله رهبری «گروه انقلابی...» قرار دارند. و مضامین و مقالات اعضای سازمان جوانان مترقی با امضای نویسندگان آن در کنار مضامین اعضای جریان دموکراتیک نوین در جریده "شعله جاوید" به نشر می رسیدند. همچنین مدیرمسئول جریده "شعله جاوید" در رابطه به این مسئله و در مورد دیگری می نویسد که: "چنانچه یک مبارز واقعی پشتونستان گفته- اگر که له ما حخه پشتنه وشى، چه دپشتونستان دغلامى اساسى علت حه گنى؟ نوبه هم دغه ورته وایم چه دافغانستان پسماندگی زمونژ دغلامى اساسى تکی دی-"، که تأیید موضع این «مبارز واقعی» پشتونستان را می رساند. اما معلوم نیست که در اینجا منظور وی از "پسماندگی افغانستان" چیست؟ در حالیکه بفرص اگر افغانستان تحت حاکمیت طبقات ارتجاعی فنودال و کمپرادور و سلطه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم در آن شرایط و در شرایط بعدی به "پیشرفت" های اقتصادی هم می رسید، نمی توانست و نمی تواند در امر حق تعیین سرنوشت خلقهای ملیتهای پشتون و بلوچ آنطرف "خط دیورند" بگونه واقعی مؤثریتی داشته باشد. و خلقهای ملیتهای پشتون و بلوچ فقط خود می توانند با مبارزات انقلابی و مترقی خود را از ستم طبقاتی، ستم ملی امپریالیستی و ستم ملی شئونستی نجات داده و حاکم بر سرنوشت سیاسی خویش گردند.

و نیز خلق‌های ملیت‌های پشتون و بلوچ زمانی می‌توانند روی حمایت و کمک همه جانبه از جانب افغانستان حساب کنند که در افغانستان نظام سیاسی انقلابی مردمی وجود داشته باشد، یعنی سلطه طبقات ارتجاعی فنودال و کمپرادور و سلطه امپریالیسم سرنگون شده و انقلاب دموکراتیک نوین به پیروزی رسیده و دولت دموکراتیک خلق تحت رهبری پرولتاریا در قدرت باشد. لذا این موضع یک "مبارز واقعی" خلق پشتون پاکستان (یعنی پرولتاریای آگاه) نیست بلکه موضع طبقات ارتجاعی فنودال و کمپرادور ملیت پشتون طی چندین دهه بوده و هست. و فنودالان و خوانین و سران قبایل و اقوام ملیت پشتون و بلوچ طی مدت چندین دهه خلق‌های ملیت‌های پشتون و بلوچ را به «کمک و حمایت» دولت ارتجاعی در افغانستان که طبقات حاکم فنودال و کمپرادور از تعلق ملیت پشتون در رأس قدرت دولتی نیز قرار داشته و دارند، اغوا کرده و مبارزات خلق‌های این ملیت‌ها را از برنامه "رسیدن به حق خود ارادیت" به گمراهی کشانده و نیروی مبارزاتی آنها را در جهت منافع و اهداف طبقاتی خود شان مورد سوء استفاده قرار داده اند. و از جانب دیگر با طبقات حاکم ارتجاعی ملیت‌های پنجابی و سندھی یکجا خلق‌های ملیت‌های ساکن در پاکستان را مورد استثمار و ستم قرار داده می‌دهند. و خلق‌های ملیت‌های پشتون و بلوچ و سندھی و دیگر ملیت‌ها و اقوام اقلیت در پاکستان، مضاف بر اینکه تحت ستم طبقاتی قرار داشته که ملیت‌های پشتون و بلوچ و سندھی و دیگران از جانب ملیت حاکم پنجابی مورد ستم ملی شئون‌یستی نیز قرار می‌گیرند و همچنین خلق‌های ملیت‌های مختلف پاکستان از ستم طبقاتی و ستم ملی امپریالیستی نیز رنج می‌برند. اگرچه در مرام نشراتی جریده "شعله جاوید" می‌خوانیم که: "این جریده از مبارزات آزادیبخش ملی ملل تحت فشار پشتیبانی نموده و در اثناء همه دسایسی که این جنبش‌ها را خطری برای صلح میدانند و فرقی در واقع میان جنگ‌های عادلانه و غیر عادلانه قایل نمی‌شوند سعی بعمل خواهد آورد؛ امانویسنده مضمون و مسئول جریده "شعله جاوید" موضع «مبارز واقعی» پشتونستان را بدون هیچگونه توضیحی مورد تأیید قرار داده و نیز در مورد اصل "مسئله ملی" بطور عام و موضوع "حق تعیین سرنوشت" خلق‌های ملیت‌های پشتون و بلوچ در پاکستان بطور خاص، دچار اشتباه شده است. همچنین از اینکه بجای عبارت "ملل تحت ستم" صرف از عبارت "ملل تحت فشار" نام برده است، نادرست است؛ زیرا این دو عبارت دارای مفهوم واحدی نبوده و کلمه "فشار" بگونه صریح ستم ملی شئون‌یستی را افاده نمی‌کند. رابعاً: رهبری «گروه انقلابی...» نقل و قول انگلس را درباره "مسئله ملی" چنین می‌نویسد: "خلق‌های که بر خلق‌های دیگر ستم روا میدارند نمیتوانند آزاد باشند". در حالیکه اصل نقل و قول چنین است: "ملتی که ملل دیگر را تحت فشار و ظلم قرار داده ممکن نیست خودش آزاد باشد" - انگلس (صفحه 60 اصول لنینیسم - استالین). در این دوشکل از نقل و قول‌های ارایه شده، دو عبارت "خلق‌های که بر خلق‌های دیگر ستم روا میدارند..." و "ملتی که ملل دیگر را تحت فشار و ظلم قرار داده..." دو مفهوم جداگانه دارند. در عبارت اول، "خلق‌های که بر خلق‌های دیگر ستم می‌کند": در حالیکه در جوامع طبقاتی، طبقات خلق خود از جمله طبقات محکوم و ستمکش هستند. در حالیکه اعمال ستم ملی شئون‌یستی بر پایه ای حاکمیت طبقاتی استوار است و طبقات حاکم یک ملیت علاوه بر اعمال ستم طبقاتی بر همه توده‌های خلق که بر ملیت‌های غیر از ملیت خودش ستم ملی شئون‌یستی نیز اعمال می‌کنند و توده‌های خلق ملیت حاکم نیز احساس غرور و برتری ملیتی (ملی) نموده و بر ملیت‌های دیگر ستم ملی شئون‌یستی اعمال می‌نمایند. در عبارت دوم "ملتی بر ملل دیگر ستم روا می‌دارد؛" در درون یک ملیت (ملت) هم طبقات حاکم ارتجاعی وجود دارند و هم طبقات خلق زحمتکش که بر ملیت‌های دیگر ستم ملی شئون‌یستی اعمال می‌کنند و منشأ اصلی ستم ملی شئون‌یستی طبقات حاکم ارتجاعی این ملیت هستند. همچنین در یک جامعه چند ملیتی طبقات خلق همه ملیت‌ها از ستم طبقاتی و ستم ملی امپریالیستی و دیگر مظالم و اجحافات طبقات حاکم ارتجاعی رنج کشیده و مورد استثمار قرار می‌گیرند.

رهبری «گروه انقلابی...» در صفحه (16) می‌نویسد: "آقایان (منظور رهبری "س ج م" است) توضیح بین قوسین از من است) گاهی اظهار میدارند که ما به مسئله پشتونستان بمثابه یک مسئله ملی برخورد

نموده ایم. اگرچنین هم باشد، باز خوردی بوده از یک موضع شئون‌نویستی افغانستان کبیر، موضع دولت افغانستان، نه از موضع مارکسیستی- لنینیستی".

رهبری «گروه انقلابی...» بدون سند و مدرک این ادعا را مطرح کرده است درحالیکه در شماره اول جریده "شعله جاوید" چنین مطالبی وجود ندارد. لیکن در آن شرایط موضوع "حق تعیین سرنوشت" ملیتهای پشتون و بلوچ منحصیث یک مسئله مهم سیاسی در جامعه مطرح بود و خلقهای ملیتهای مختلف کشور خاصاً خلقهای ملیتهای پشتون و بلوچ از خواست ملی خلقهای پشتون و بلوچ (آنطرف "خط دیورند"- درپاکستان) به شدت حمایت می کردند. و ازجانبی توده خلق ملیت پشتون و بلوچ در افغانستان زبان و فرهنگ مشترک و علایق و روابط طایفه ای، قبیله ای و قومی با خلقهای ملیت های پشتون و بلوچ درپاکستان دارند. و همچنین تبلیغات دولت مبنی بر «حمایت» از "حق تعیین سرنوشت" خلقهای پشتون و بلوچ نیز وجود داشت که از طریق یک برنامه رادیویی اختصاصی و تجلیل همه ساله از "روز پشتونستان" صورت می گرفت که بر اذهان و احساسات مردم نیز اثر داشت و سالانه مبلغ قابل ملاحظه ای از طریق ریاست مستقل قبایل به این منظور بمصرف می رساند. لیکن «حمایت» طبقات حاکم ارتجاعی افغانستان به لحاظ ماهوی با احساسات و حمایت بی شائبه مردم افغانستان درباره سرنوشت سیاسی خلقهای ملیتهای پشتون و بلوچ درپاکستان یکسان نبوده و نیست. همچنین موضوع "خط دیورند"، اشغال استعماری بخشی از خاک این سرزمین توسط استعمارگران انگلیس و الحاق آن ب خاک هند تحت تسلط استعماری شان و امضای معاهده ننگین "دیورند" توسط امیر عبدالرحمان خاین و وطن فروش در سال 1893 میلادی بر فوق خواستها و اهداف استعمار و بر خلاف خواست و منافع ملی مردم افغانستان بوده و خلقهای ملیتهای مختلف افغانستان این "معاهده" و معاهدات ننگین دیگر منجمله "معاهده لاهور و قندهار" (1838-1839) توسط شاه شجاع، "معاهده جمرو د پشاور" در سال (1855) توسط امیر دوست محمد، "معاهده گندمک" در (سال 1879) توسط امیر محمد یعقوب و همچنین معاهده ننگین رهبران خاین و وطن فروش «حزب دموکراتیک خلق» با دولت سوسیال امپریالیسم «شوروی» در سال (1979) و معاهده های ننگین گروه های خاین و وطن فروش گروه های جهادی و ملیشه ای و دیگر همپاله های آنها در دولت دست نشانده امپریالیستیهای امریکائی و اروپائی در سال (2001) میلادی در شهر "بن" آلمان و سال (2015) در کابل را منحصیث خیانت نا بخشودنی حکام خود فروخته می دانند. اما با وجود احساسات مردم بطور عام و علایق خلقهای ملیتهای پشتون و بلوچ در افغانستان بطور خاص در حمایت از سرنوشت سیاسی خلقهای ملیتهای پشتون و بلوچ در پاکستان؛ کمونیستهای انقلابی و پرولتاریای آگاه در افغانستان به این مسئله چنین نظر داشته و دارند: از آنجاییکه ملیتهای پشتون و بلوچ طی بیش از یک قرن تحت شرایط اجتماعی اقتصادی و آمیزش فرهنگی بادیگر ملیتهای پاکستان قرار داشته و چندین نسل زندگی و سرنوشت سیاسی مشترکی با آنها داشته و دارند؛ لذا خلقهای ملیتهای پشتون و بلوچ با خلقهای ملیتهای پنجابی و سندھی و دیگر ملیتها و اقوام در پاکستان می توانند با مبارزه انقلابی مشترک خود را از ستم طبقاتی و ستم ملی شئون‌نویستی و ستم ملی امپریالیستی نجات دهند. لیکن طبقات حاکم ارتجاعی (دولت) خاصاً طبقات ارتجاعی حاکم فئودال و کمپرادور ملیت پشتون در افغانستان طی این مدت همواره با استفاده از این روحیه و علایق توده های خلق علی الخصوص خلقهای ملیتهای پشتون و بلوچ نسبت به توده های خلق پشتون و بلوچ، از آن در جهت اغراض و اهداف طبقاتی شان استفاده کرده و با نیرنگهای شئون‌نویستی آنها را گمراه کرده اند. و اینک رهبری «گروه انقلابی...» بدون ارایه سند و مدرک اتهام «موضع شئون‌نویستی افغانستان کبیر، موضع دولت افغانستان» را به رهبری" س ج م" میزند، جز مغلطه و توطئه چیز دیگری نیست. و موضع شئون‌نویستی "افغانستان بزرگ" موضع طبقات حاکم ارتجاعی خاصاً طبقات فئودال و کمپرادور ملیت پشتون و گروه های سیاسی شئون‌نویستی حافظ منافع آنها در افغانستان بوده و هست، منجمله ناسیونال شئون‌نویستیهای "افغان ملت" که در اوایل تاسیس آن، " ایجاد افغانستان کبیر" را زمزمه می کردند. در اینجا رهبری" س

ج م" در عدم توجه به این موضع اشتباهی و انحرافی در جریده " شعله جاوید" دچار اشتباه شده و همچنین در عدم پرداخت به " مسئله ملی" در افغانستان و « قضیه پشتونستان» (که دولتهای ارتجاعی و ضد مردمی در افغانستان از آن در جهت منافع و اهداف طبقاتی شان استفاده کرده و توده های خلق را به گمراهی کشانده اند) و مسئله "حق تعیین سرنوشت" خلقهای ملیتهای پشتون و بلوچ که منحصراً یک مسئله نسبتاً مهم سیاسی در جامعه نیز مطرح بوده است، و هم اینکه در این باره موضع روشن و اصولی اتخاذ نکرد؛ دچار اشتباه شده است. زیراکمونیستهای انقلابی در عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری "حق تعیین سرنوشت" ملیتهای تحت ستم را بخشی از انقلاب پرولتری دانسته و به "مسئله ملی" از دید تأمین منافع طبقاتی و ملی توده های خلق ملیتهای تحت ستم و منافع طبقاتی خلق ملیت حاکم را مدنظر داشته و رسیدن ملیتهای تحت ستم به "حق تعیین سرنوشت خویش" تا جدائی و تشکیل دولت مستقل را برسمیت می شناسند. و این امر در یک کشور چند ملیتی بوسیله ای مبارزات انقلابی خلقهای ملیتهای مختلف تحت رهبری یک حزب انقلابی پرولتری (م- ل- م) و سرنگونی نظام فئودال کمپرادوری و قطع سلطه امپریالیسم و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و تشکیل دولت دموکراتیک خلق تحت رهبری طبقه پرولتاریا و گذار به سوسیالیسم، تحقق یافتنی است. از این طریق است که خلقهای ملیتهای مختلف در پاکستان منجمله خلقهای ملیتهای پشتون و بلوچ می توانند خود را از ستم طبقاتی، ستم ملی امپریالیستی و ستم ملی شئونیستی و دیگر انواع ستم و مظالم از جانب طبقات فئودال و کمپرادور و امپریالیسم نجات داده و حاکم بر سرنوشت خویش گردند.

رهبری «گروه انقلابی...» در صفحه (17 و 18) زیر عنوان تحلیل طبقات چنین می نویسند: "طراحان مشی در همان شماره اول" شعله جاوید" شان به اصطلاح به تحلیل مناسبات طبقاتی جامعه پرداخته اند که باز هم اگرچه خودمی پندارند کار عظیمی انجام داده اند، چیزی جز بازی با کلمات ملاک و تاجر بوروکرات و غیر بوروکرات و صدور احکامی واهی و بدور از واقعیت نیست. دلیل و نتیجه آن نمیتواند غیر از مخفی نگهداشتن چهره اپورتونیستی شان با کلمات و جملات مارکسیستی و گمراه ساختن خلق باشد. آنان نه اینکه بدرستی دشمنان انقلاب را به خلق نمی شناسانند بلکه با استدلال فریبنده به ظاهر مارکسیستی- لنینیستی میخواهند آنها را "معصوم" جلوه دهند، آنها مینویسند: بنابراین دو طبقه ملاک بوروکرات و تاجر بوروکرات از آنجائیکه مانع عمده را در راه پیشرفت اقتصادی کشور تشکیل میدهند دشمنان درجه اول خلق کشورند. بلی از نظر "رهبران" دشمنان درجه اول خلق مساویست به بوروکراتهای ملاک و تاجر! اما نخست منظور از ملاک بوروکرات را دشمن درجه اول خواندن چیست؟ اگر منظور قدرت و نفوذ دولتی اوست این رابطه میگیرد به مناسبات و وابستگی مالکان ارضی با قدرت مرکزی که این مسلم است..... اما اینکه تحلیل طبقات نشد. مفهوم طبقه یک مفهوم اقتصاددست که در رابطه با وسایل تولید مطالعه می شود.....".

رهبری «گروه انقلابی...» در این پراگراف نیز اشتباهات و انحرافات نویسنده مضمون "تحلیل طبقات جامعه" در شماره اول "شعله جاوید" را دستاویز قرار داده و رهبری "س ج م" منجمله رفیق فقید اکرم یاری را مورد تاخت و تاز قرار داده و خاینانه بر آنها اتهام وارد می کند که گویا «با کلمات مارکسیستی چهره اپورتونیستی خود را مخفی نگهداشته و خلق را گمراه ساخته اند!» در حالیکه برخلاف این ادعای کاذب و توطئه گرانه از جانب داکتر فیض، رفیق اکرم یاری در هیچ موردی خلق افغانستان را گمراه نساخته است. او از جمله اولین پایه گذار جنبش کمونیستی بر مبنای خط ایدئولوژیک-سیاسی (م- ل- ایا م- ل م) و اساس گذاران سازمان جوانان مترقی در افغانستان بود. و کمونیستهای انقلابی و توده های خلق افغانستان و کمونیستهای انقلابی جهان از نقش تاریخی وی در ایجاد جنبش کمونیستی (م- ل- م) و مبارزه انقلابی وی در این راه ستایش می کنند. و در این جا رهبری «گروه انقلابی...» در حقیقت موقف ایدئولوژیک- سیاسی خودش را بیان کرده است. باین عبارت که رهبری این جناح، یکی از جناحهای اپورتونیستی درون سازمان جوانان مترقی بود و در دوران فعالیت "س ج م" سعی کرد تا به شیوه های

مختلف چهره اپورتونیستی اش را پنهان کند. و علاوه با سیاهکاری سازمان جوانان مترقی را متلاشی کرده و جریان دموکراتیک نوین رادچارفروپاشی نمود و تشکل اپورتونیستی زیرنام «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» را تشکیل داده و ده ها روشنفکر هوادار "س ج م" و جریان دموکراتیک نوین را به منجلا ب اپورتونیسم و بعد تحت نام «سازمان رهائی افغانستان» در پرتگاه رویونیسم «سه جهانی» کشانده و باین صورت جنبش کمونیستی (م-ل-م) افغانستان را ضربت زده و نقش ضدانقلابی بازی کرد. و چند سالی است که رویونیستهای «سازمان انقلابی افغانستان» که خود را از جمله میراثداران واقعی "راه" داکتر فیض می خوانند با نقاب «م-ل-ا» جنبش کمونیستی (م-ل-م) را مورد حملات خصمانه و ضدانقلابی قرار داده و با جاسوسی و فحاشیهای اوباش منشانه فعالین این جنبش را تخریب میکنند.

اما در شماره اول "شعله جاوید" تحت عنوان "تحلیلی از وضع کنونی مناسبات طبقاتی جامعه ما" چنین میخوانیم: "زمین بزرگترین وسیله تولید، دهقان عمده ترین طبقه مولد و زمین دار بارزترین طبقه استثمارگراست. و سرمایه تجارتي بعد از زمین عامل مهم دیگری در مناسبات تولیدی ما بشمار می رود. چون شیوه اصلی تولید ملاکی است، بنابراین طبقه ملاک عمده ترین نقش اقتصادی و سیاسی را در حیات اجتماعی بازی می کند و افراد این طبقه موقف همگونی ندارند و می توان آنها را به دودسته تقسیم نمود. اولاً ملاکینی که ملکیت آنها بر زمین از راه نفوذ دولتی تامین می شود ثانیاً ملاکینی که در امور دولتی سهم مستقیمی ندارند. دسته اول از نگاه خاصیت طبقاتی خود به طبقه تاجر بوروکرات پیوند نزدیکی داشته و در حقیقت حلقه اتصال اجتماعی و سیاسی سیستم استعماری جهانی (از هر طرف که باشد) طبقه ملاکین محلی را تشکیل می دهند. دسته دوم تکیه گاه اجتماعی و اقتصادی دسته اول را در کشور می سازد. دسته اول را ملاک بوروکرات و گروه دوم را ملاک غیر بوروکرات می توان نامید. سرمایه بزرگ تجارتي افغانستان نظریه فشار سیستم امپریالیستی جهانی و مدافعین استعمار نوین (اشاره ایست به سوسیال امپریالیسم «شوروی» و اینکه نویسنده به صراحت از سوسیال امپریالیسم «شوروی» نام نمی برد، علت آنرا نمیدانیم - توضیح بین قوسین از من است -) و طبقه ملاک داخلی نمی تواند

در رشته های صنعتی مستقلانه سهمی شود؛ بنابراین در راه تجارت خارجی سوق می یابد. از اینجاست که طبقه تاجر دلال (کمپرادور) بوجود آمده است. نمایندگان سیاسی، این طبقه را تاجر بوروکرات نامید که در ترکیب ساختمان دولتی موقعیت حساسی را صاحب است و نقطه اتصال منافع و پیوند طبقاتی این طبقه با ملاک بوروکرات است. اقتصاد دولتی کنونی ما که بنام سکتور دولتی مسما شده است در اختیار کامل ملاک بوروکرات و تاجر کمپرادور قرار داشته و مملکت را از نگاه اقتصادی به راه نیمه استعماری سوق می دهند؛ زیرا از یکسوم منافع رشد صنایع مستقل ملی می گردد و از سوی دیگر نفوذ و تسلط سیستم امپریالیستی جهانی و مدافعین استعمار نوین را در کشور تامین می نماید. بنابراین دو طبقه ملاک بوروکرات و تاجر بوروکرات از جای که مانع عمده را در راه پیشرفت اقتصادی کشور تشکیل می دهند دشمنان درجه اول خلق کشور اند.....".

در پراگراف فوق برخلاف ادعای رهبری «گروه انقلابی....» نویسنده مضمون به رابطه طبقه فئودال با وسایل تولید و نقش اقتصادی و سیاسی این طبقه و طبقه کمپرادور در حیات سیاسی جامعه تاحدی پرداخته است. زیرا تمایز طبقات در جامعه بطور کل بر حسب جایگاه آنها در تولید اجتماعی مشخص می شود. و چگونگی رابطه طبقات با وسایل تولید مهمترین عامل تعیین کننده در جایگاه این طبقات در تولید اجتماعی است. مالک وسایل تولید از یکسو و طبقات زحمتکش فاقد وسایل تولید از سوی دیگر، هر یک جایگاه متفاوتی در تولید اجتماعی دارند و طبقات مختلف بر حسب چگونگی و میزان دریافت سهم از تولید اجتماعی نیز از هم متفاوت هستند. اما از اینکه نویسنده در تحلیل اش از طبقات اجتماعی جامعه نظر دارد که تنها دو جناح "ملاک بوروکرات و کمپرادور بوروکرات" از طبقات فئودال و کمپرادور مانع عمده در راه

پیشرفت اقتصادی کشور را تشکیل داده و دشمنان درجه اول خلق کشور هستند، نادرست بوده و دچار اشتباه و انحراف در مورد نقش این دو طبقه استثمار و استثمارگر فئودال و کمپرادور در جامعه شده است. و باین صورت جناح غیر بوروکرات طبقه فئودال و طبقه کمپرادور را بنحوی تبریئه کرده که مانع عمده رادرا را پیشرفت کشور تشکیل نمی دهند و باین صورت گویا از دشمنان "درجه اول" خلق محسوب نمی شوند! در حالیکه در آن شرایط افغانستان کشوری (نیمه فئودالی و نیمه مستعمره) هر دو جناح طبقات ارتجاعی فئودال بوروکرات و غیر بوروکرات و تاجر کمپرادور بوروکرات و غیر بوروکرات و حامیان آنها امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم مانع عمده رادرا را پیشرفت جامعه تشکیل می دادند و این دو طبقه در همدستی با امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم طبقات خلق را مورد استثمار و ستم شدید قرار داده و اینها و حامیان امپریالیست شان از جمله دشمنان آشتی ناپذیر طبقات خلق بودند و هستند. رفیق مائوتسه دون در مورد این دو طبقه چنین می گوید: "طبقه مالکان ارضی و بورژوازی کمپرادور تماماً زانده بورژوازی بین المللی اند و بقا و رشد آنها وابسته به امپریالیسم بوده و گروه ضد انقلابی افراطی را تشکیل می دهند".

نویسنده مضمون در مورد دیدگر چنین نظر دارد: " سرمایه بزرگ تجاری افغانستان نظریه فشار سیستم امپریالیستی جهان و مدافعین استعمار نوین و طبقه ملاک داخلی نمی تواند در رشته های صنعتی مستقلانه سهم شود، بناءً ناگزیر در راه تجارت سوق می نماید".

بر خلاف نظر نویسنده؛ فعالیت سرمایه بزرگ تجاری (که منظور سرمایه بورژوازی کمپرادور است) در بخش تجارت عمدتاً نه بخاطر ناگزیری اش به سبب فشار امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم و طبقه فئودال که بنا بر سرشت و خصلت این سرمایه در این عرصه فعالیت نموده و منافعی را از این طریق تأمین می نماید. بورژوازی کمپرادور با انحصارات بین المللی روابط نزدیکی داشته و سرمایه اش با سرمایه های امپریالیستی درهم آمیخته است. این سرمایه نقش دلال کالای وارداتی از کشورهای سرمایه داری امپریالیستی به بازار داخلی و صادرات مواد خام ارزان را به این کشورها بازی می کند. بخشی از این سرمایه ها بگونه مشترک در عرصه بانکداری نیز فعالیت نموده و سود زیادی را از طریق ربحهای گزاف و استثمار مردم بدست می آورد. بورژوازی کمپرادور واسطه ای غارت و استثمار اقتصادی و سلطه ای سیاسی امپریالیستها بوده و خود از آن نفع برده و باین صورت نقش نهایت ارتجاعی و ضد ملی و ضد انقلابی را بازی می کند. در کشورهای نیمه فئودال و نیمه مستعمره افغانستان (در شرایط کنونی نیمه فئودال و مستعمره) با تسلط سرمایه های کمپرادوری و سرمایه های امپریالیستی که از حمایت همه جانبه دولت نیز برخوردارند، زمینه رشد و توسعه را برای بورژوازی ملی (در بخش تجارت و صنعت) نهایت محدود می سازند. ورود سرمایه های امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی در کشوری چندین دهه هر چه بیشتر مانع در راه رشد و انکشاف صنایع و سرمایه های تجاری ملی گردیدند. اقتصاد کشور در همه عرصه ها تحت نفوذ و سلطه سرمایه های کمپرادوری و بورژوازی بوروکراتیک و سرمایه های امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی قرار داشته است. بورژوازی ملی از زمان پیدایش آن در افغانستان در مقاطع زمانی مختلف در برخی از رشته های صنایع سرمایه گذاری کرده است؛ لیکن از آنجاییکه بازار کشور عمدتاً در کنترل سرمایه های کمپرادوری و اجناس تولیدی کشورهای امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی و کشورهای دیگر بوده است و نظام فئودال کمپرادوری کمترین حمایتی از آن بعمل نیاورده؛ از اینرو اکثراً به ورشکستگی کشیده شده اند.

نویسنده مضمون تحلیل طبقاتی جامعه در صفحه (6) چنین می نویسد: " در میان مولدین اصلی (کارگران و دهقانان) و دو طبقه بهره کش عمده فوق الذکر طبقه کثیرالعهده قرار دارد که دارای خاصیت دوجانبه ستمگری و ستمکشی بوده و به سویه های مختلف اقتصادی زیست می نمایند. به عبارت دیگر این طبقه را می توان طبقه متوسط نامید. آنها را که در عالیترین قشر این طبقه قرار دارند از نگاه اقتصادی می

توان تاجر ملی خواند و پایین ترین قشر آن از نگاه اجتماعی با مولدین اصلی در یک صنف قرار می گیرد. مامورین پایین رتبه دولت، تاجران کوچک و روشنفکران، زمین داران متوسط و اهل کسبه در این طبقه جای دارند. این طبقه هم از نگاه عده و هم از نظر خصوصیات اقتصادی و فکری در زمینه جنبشهای اجتماعی شایان توجه است. به استثنای قشر فوقانی آن، این طبقه از دوستان خلق به شمار می آید. قشر فوقانی این طبقه موقف متزلزل سیاسی داشته و در بعضی اوقات و در تحت شرایط مشخص و تدریجی معینی می توانند در صف خلق قرار گیرند".

برخلاف نظر نویسنده؛ در تحلیل طبقاتی جامعه، "طبقه متوسط کثیرالعهده" مورد ارزیابی وی متشکل از دو طبقه است: طبقه بورژوازی متوسط (ملی) و طبقه خرده بورژوازی.

طبقه بورژوازی ملی: این طبقه نماینده مناسبات تولیدی سرمایه داری در کشور است. سرمایه این طبقه عمدتاً در رشته های مختلف صنایع و تجارت داخلی فعالیت دارد. این طبقه در طول تاریخ پیدایش آن (باستثنای مدت کوتاهی در دوران حکومت امان الله خان که فرصت فعالیت یافت) تحت فشار شدید نظام فئودالی، سرمایه های کمپرادوری و سرمایه های امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی قرار داشته و از اینرو امکان رشد و توسعه را نیافته و به لحاظ سیاسی نیز عقب مانده بوده و نتوانسته که حزب سیاسی طبقاتی اش را تشکیل دهد. البته بودند و هستند روشنفکران و گروه های که به لحاظ فکری و سیاسی نمایندگی از طبقه بورژوازی ملی نموده و می نمایند. این طبقه تحت فشار فئودالیسم، کمپرادوریزم و امپریالیسم قرار داشته و از اینرو با آنها تضاد منافع دارد. این طبقه منحیث یک طبقه استثمارگر و پرتاریا مورد استثمار قرار داده و طبقه پرولتاریا با طبقه بورژوازی ملی در تضاد قرار دارد؛ از اینرو نظریه ماهیت و خصلت طبقاتی اش در مبارزه علیه فئودالیسم و کمپرادوریزم و امپریالیسم نمی تواند دوست مطمئن پرولتاریا باشد. و در جریان انقلاب دموکراتیک نوین در نیرومندی پرولتاریا و حزب کمونیست راضی نبوده و از خود تزلزل نشان می دهد. پرولتاریا و حزب انقلابی اش که انقلاب را رهبری می کند از این خصلت ناپایدار و متزلزل این طبقه آگاهی دارد. جناح راست بورژوازی ملی در رابطه با سرمایه های بورژوازی کمپرادور و سرمایه های امپریالیستی قرار دارد. و پرولتاریا با جناح "چپ" این طبقه در "جبهه متحد ملی" ضد فئودالیسم و ضد امپریالیسم شرکت مینماید و بورژوازی ملی باید هژمونی پرولتاریا را در جنبش انقلابی بپذیرد. اما در صورتی که پرولتاریا در موقعیت ضعیفی قرار بگیرد این طبقه تلاش میکند که بعد از سرنگونی فئودالیسم و بورژوازی کمپرادور و بوروکرات و قطع سلطه امپریالیسم قدرت سیاسی را قبضه کرده و دیکتاتوری طبقاتی خودش را برقرار کرده و به موقعیت بورژوازی بزرگ ارتقاء نماید. اما در صورت نیرومندی پرولتاریا و تصرف قدرت سیاسی بوسیله پرولتاریا به رهبری آن تن در میدهد. در پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و تشکیل دولت دموکراتیک خلق تا حد معینی منافع این طبقه تامین می گردد. و دولت دموکراتیک خلق تحت رهبری طبقه پرولتاریا سیاست مشخصی را در برابر این طبقه و موقعیت اقتصادی آن بر اساس منافع انقلاب و طبقات زحمتکش کشور اعمال می کند.

طبقه خرده بورژوازی: این طبقه بعد از طبقه دهقان بیشترین کتله اجتماعی را تشکیل داده و دارای اقشار مختلف است. دهقانان مالک، تاجران کوچک، صاحبان کارگاه های صنایع دستی، صاحبان ورکشاپها در رشته های مختلف، مغازه داران، اهل کسبه، مامورین پائین رتبه دولت، دوکتوران، پرستاران و دیگر کارکنان خدمات صحی، انجینران، استادان و معلمان، روشنفکران و دیگر افراد از این قبیل. اقشار مختلف این طبقه بدرجات مختلف از فشار استثمار و ستم طبقات فئودال و کمپرادور و امپریالیسم رنج کشیده و اکثراً در وضعیت نامطمئن زندگی می کنند. قشر بالائی این طبقه به لحاظ موقعیت اجتماعی و سطح زندگی به طبقه بورژوازی متوسط نزدیک است. قشرهای پائینی طبقه خرده بورژوازی به لحاظ

سطح زندگی به طبقه پرولتاریا نزدیک هستند و در پروسه انقلاب دموکراتیک نوین در مبارزه ضد فئودالی، بورژوازی کمپرادور و ضد امپریالیسم شرکت کرده و متحد پرولتاریا هستند. این طبقه به لحاظ موقعیت اجتماعی و خصلت طبقاتی حالت دوگانه و متزلزل داشته و در برابر منافع آشی زیاد حساس و متحول می باشد. در شرایط اوج انقلاب کتله های بزرگی از اقشار مختلف این طبقه جذب جریان انقلابی شده و با فروکش پروسه انقلاب دچار سرخوردگی و یاس می گردند. البته عناصر واقعاً انقلابی از تعلقات این طبقه در همه شرایط اوج و فروکش انقلاب هرگز سرخورده و مایوس نشده و تا آخر به مبارزه انقلابی ادامه می دهند. طبقه خرده بورژوازی با وجود خصایل طبقاتی آشی در پروسه انقلاب دموکراتیک نوین با دهقانان از جمله نیروهای متحد اصلی طبقه پرولتاریا است. زیرا در براندازی نظام فئودال کمپرادوری و قطع سلطه امپریالیسم و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین منافع این طبقات تامین می شود.

تحلیل طبقاتی جامعه، شناخت از موقعیت اجتماعی اقتصادی هر یک از طبقات اجتماعی و تعیین تضادهای اصلی جامعه همچنین شناخت از خصلت تضادهای طبقاتی (تضادهای بین خلق و دشمنان خلق که تضادهای انتاگونیستی اند و تضادهای درون خلق که تضادهای غیر انتاگونیستی هستند) و مشخص کردن تضاد اساسی و تضاد عمده، در حل تضاد های بین خلق و دشمنان خلق حایز اهمیت است و این امر از طریق مبارزات انقلابی و مترقی طبقات خلق تحت رهبری حزب انقلابی طبقه پرولتاریا و سرنگونی نظام فئودال کمپرادوری و قطع سلطه امپریالیسم و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین امکان پذیر می گردد.

13 فبروری 2016

(پولاد)